

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین.

بحث در دلیل هفتم بود و تقریب هفتم برای اثبات اشتراط وجوب امر به معروف و نهی از
منکر به علم. این دلیل فرمایش محقق صاحب جواهر رضوان الله علیه بود که ایشان
حاصل فرمایشش این شد که متبادر و منساق از ادله شرعیه وجوب امر به معروف و نهی
از منکر یک قضیه ایجابی و سلبی است. ایجابی آن این است که کسی که می‌داند بر او...
می‌داند از چه باب؟ از باب این که تکالیف خودش را می‌خواهد انجام بدهد. از این جهت
که می‌داند باید این‌ها را نسبت به آن‌ها امر به معروف و نهی از منکر بکند. این قضیه
ایجابی. قضیه سلبی هم این است که غیر از این هم بر او لازم نیست. پس کأنّ این جوری
گفته ایها الناس فقط بر شما امر به معروف‌هایی که تکلیف خودتان بوده یاد گرفتید امر به
آن‌ها بر شما واجب است. و ایها الناس منکرهایی که در اثر این که خودتان مکلف بودید و
برای امثال خودتان رفتید آن‌ها را یاد گرفتید تا اجتناب بکنید نهی از آن‌ها هم بر شما لازم
است. بیش از این مقدار از ادله استفاده نمی‌شود. و ممکن است وجه این انسیاق و
انسیاق در ذهن عرف هم بعضی از همان وجوه متقدمه باشد. یعنی مثلاً می‌بینم شارع اگر
بخواهد همه این‌ها را به عهده گذاشته باشد عسر و حرج لازم می‌آید، بعید است، حالا اگر
تصریح کرد و گفت خیلی اما با یک کلام این جوری خیلی بعید است شارع همه را بخواهد
و اداری بکند تمام احکام من البدو الی الختم را، من الطهارة و الدیات بروند یاد بگیرند.
مردم دو سه تا کار دارند، زندگی دارند، این که نمی‌شود این جوری. خود این استیعاذه‌ها یا
قدرت نداشتن و امثال این‌ها، این‌ها ممکن است در وجودش در ذهن ما باعث بشود که
بگویند کلام این هست مقصود، بیش از این نمی‌خواهد دلالتی داشته باشد. این فرمایش
صاحب جواهر قدس سره.

یک اشکال به این فرمایش دیروز عرض کردیم از بعضی فقهای مان که گذشت و مناقشه
کردیم. مطلب دیگری که به اصطلاح فرمایش صاحب جواهر هست این است که شما چرا
مضیق می‌کنید و می‌فرمایید «المنساق للاطلاق للامر بالمعروف و النهی عن المنکر هو ما
علمه المكلف من الاحکام من حیث کونه مکلفاً بها» بنابراین لازمه فرمایش صاحب جواهر
این است که اگر احکامی را یاد گرفتیم اما نه من حیث کونه مکلفاً بها، بلکه برای خاطر
این که معلم احکام بوده یاد گرفته، چیزهایی که اصلاً خودش هم مکلف بها نیست. اصلاً
مستطیع نیست تا احکام حج را یاد گرفته باشد من حیث کونه مکلفاً بها. حتی روحانی
کاروان بوده، حج هم بر او واجب نبوده برای این که می‌خواسته تعلیم به دیگران بدهد یاد
گرفته. این جا اگر توی مسجد الحرام دید که این خلاف دارد طواف می‌کند، بلد نیست،
لازم نیست به او بگوید چون این شرطش چی بود؟ آن که می‌دانی من حیث کونه مکلفاً.
آیا می‌شود به این ملتزم شد بگوییم منساق از ادله امر به معروف این است که نه فقط

آن که علمت من حیث کنت مکلفاً بها. اما آن که یاد گرفتی در اثر این که معلم احکام بودی، آن که یاد گرفتی در اثر این که مسجد می‌رفتی این جور به گوش تو خورده، یا مطالعه داشتی، نه این‌ها نه. فقط آن که من حیث کونه مکلفاً بها. این تضییق فوقش باید صاحب جواهر قدس سره بفرماید آن چه که بلد هستی حالا یا لعلک به خاطر این که مکلف بودی بلد هستی یا به خاطر وجه آخری بلد هستی. هرچه بلدی از معروف‌ها باید به آن امر بکنی و هرچی بلدی از منکرها باید از آن نهی بکنی. حالا وجه بلد بودن و علم شما هرچی می‌خواهد باشد. اما این تقییدی که ایشان فرموده این حتماً منساق از ادله نیست برای این که خلاف شاید ضرورت فهم متشرعه سلفاً عن خلف و همیشه بود که اختصاص آن ندارد که مَنْ مِنْ حیثِ اُتِيَ مکلفٌ یاد گرفتم.

سؤال: ...

جواب: این که حالا عناوین ظهور در فعلیت دارد نه شأنیات هذا اولاً. ثانیاً بسیاری از احکام هست که شأنیتهش هم نیست مثل احکام مختصه به نساء برای رجال و احکام مختصه به رجال برای نساء. نساوان نباید امر کند اگر خبر دارند یک مردی که وظیفه او جهاد است نمی‌رود. از زن جهاد برداشته شده، مکلف به جهاد نیست. مرد مکلف به جهاد است حالا می‌بیند این مرد نمی‌رود، شوهرش نمی‌رود، پسرش نمی‌رود، برادرش نمی‌رود، پدرش نمی‌رود. زن نباید امر به بکند؟ یعنی نهی از منکر نباید بکند، یا امر به معروف نباید بکند این جاها. یا مسائل دیگری که معلوم است که اصلاً گاهی انسان شأنیتهش هم ندارد. یعنی می‌داند تا آخر عمر این مسأله برای او موضوع پیدا نخواهد کرد و مکلف به آن نخواهد بود. در عین حالا نباید اگر کسی را می‌بیند امر بکند، نهی بکند. مثلاً دستش مقطوع است، مقطوع الید است این وجوب متعارف وظیفه او هیچ وقت نخواهد بود. حالا اگر می‌بیند کسی.... سایر ناس، نباید بگوید این جا؟ این‌ها لوازم فرمایش صاحب جواهر می‌شود و....

سؤال: ...

جواب: نه، قید زده، فرموده «هو ما علمه المكلف من الاحکام من حیث کونه مکلفاً» ما می‌گوییم دیگه این من حیث مکلفاً را یا لیت که نمی‌آورد. فقط می‌فرمود که «هو ما علمه المكلف من الاحکام» حالا من حیث باشد یا من غیر حیث باشد. این «من حیث» که آورده نمی‌شود گفت همین جوری آورده ایشان.

سؤال: ...

جواب: ما امر به معروف را داریم درس می‌دهیم. اوامر دیگه سر جای خودش، آن‌ها شرایط خودش را دارد، مسائل خودش را دارد.

سؤال: ...

جواب: نه، می‌شود گفت از باب امر به معروف بر او چیزی نیست؟ خود این خلاف آن چیزی است که مستنکر است. خود این مسأله که از باب امر به معروف است، از باب نهی از منکر است، نه از باب ارشاد جاهل، او اصلاً جاهل نیست. خیلی وقت‌ها او جاهل نیست اگر جاهل باشد امر به معروف ندارد که، جاهل نیست ولی باید بگوید. عالم است حتی، می‌داند که این عالم به احکام خودش هست ولی این از باب آن یاد نگرفته، می‌داند مثلاً این حائض است وارد مسجد شده و ایستاده. می‌داند که می‌داند حرام است حائض در مسجد توقف بکند. ولو می‌داند لازم نیست بگوید. چرا؟ چون این از باب اُتِيَ مکلفٌ به که

یاد نگرفته. این جا ارشاد جاهل هم نیست. ژ

پس بنابراین این قید حتماً در کلام صاحب جواهر پذیرفتنی نیست. حالا اشکال بالاتر این است که شما این تقييد را از کجا آوردید؟ دليل بر این که می‌فرمایید منسب به ذهن این‌ها است چیه؟ چه آن که عِلْمِه. ظاهر ادله لولا ظاهر ادله چنین قیدی ندارد. «مروا بالمعروف، و انهوا عن المنکر» مروا بالمعروف سواءً این که بشناسی، بدانید یا ندانید. به معروف‌ها امر بکنید. چون شارع بر عهده ما گذاشته که به معروف‌ها امر بکنید برای امتثال این اگر واجب مطلق باشد باید برویم معروف‌ها را یاد بگیریم تا به آن امر بکنیم. و منکرها را هم یاد بگیریم تا از آن نهی بکنیم. یک مقید می‌خواهد، مقید آن روایات اگر باشد. بله که آن‌ها را جواب دادیم یا ادله دیگر باشد. این که ایشان فرموده منساق از ادله آن‌هایی است که می‌دانی این دعویّاً لادلیل علیه، بلکه اگر ما باشیم و آن قرائن گفته شده نباشد باید بگوییم که اطلاق دارد.

سؤال: استاد بالاخره یک فقیه بزرگی مثل ...

جواب: و لایطعه لاحق. قبل از ایشان کسی چنین حرفی را نفرمودند، بعد از ایشان هم کسی نفرموده، الجواد قد ... صاحب جواهر خیلی مرد بزرگی است. و الا بگوییم معنایش این نیست. خودش یاد ما داده که مسائل را با دلیل بپذیریم.

سؤال: ...

جواب: برای توضیح کلام ایشان عرض کردم ولی این جوری نیست. حتی با توجه به آن، نه.

این دلیل هفتم که برای صاحب جواهر بود که پذیرش آن مشکل بود. دلیل بعد؛ هشتم.

سؤال: ...

جواب: آن تقریب دوم این بود که لسان ادله فقط ایجابی است، سلبی را ندارد چون.... آن را باید آخر بگوییم چون بعد از این که ادله تمام شد آن به برائت می‌خواهد تمسک بکند.

دلیل هشتم این است که این اطلاقات ادله وجوب امر به معروف و نهی از منکر، اطلاق ندارد چون قدر متیقن در مقام مخاطب وجود دارد. و قدر متیقن در مقام مخاطب مانع از انعقاد اطلاق می‌شود. چون مسلّم این که می‌گوید «مروا بالمعروف» مسلّم آن چه که عِلْمِه، شامل می‌شود. قدر متیقن آن عِلْمِه است. از آن قدر متیقن‌تر همان است که عِلْمِه من حیث اُنه مکلف بها. این‌ها در درجه قدر متیقن بودنشان آن که عِلْمِه من حیث اُنه مکلف بها یعنی همان که صاحب جواهر می‌فرماید، آن قدر متیقن قطعی است. که آن را حتماً شامل می‌شود. اوسع از آن که یاد گرفته حالا بالاخره به هر وجهی، این را هم ما بگوییم حتماً شامل می‌شود. حالا آیا... این‌ها قدر متیقن است، آیا اطلاقی مازاد بر این را هم می‌گیرید یا نه؟ آن کسی که عقیده‌اش این است مثل آقای آخوند که قدر متیقن در مقام مخاطب موجب عدم انعقاد اطلاق می‌شود. پس می‌گوییم این روایت اطلاق ندارد. چون قدر متیقن در ... وجود دارد. پس نتیجه این می‌شود؛ آن‌هایی که می‌دانی. فقط آن‌هایی که می‌دانی باید امر و نهی کنی. این هم بیان دیگری است که ممکن است در این جا گفته بشود.

جواب از این سخن یک جواب بنایی است، یک جواب مبنایی.

اما مبنایی این است که این مینا که وجود قدر متیقن در مقام مخاطب مانع از انعقاد اطلاق هست این مبنای غیرمرضی است در اصول. ولو بزرگانی مثل آقای آخوند فرموده‌اند اما اکثر محققین این مینا را از ایشان نپذیرفتند و گفتند نه، این مانع از انعقاد اطلاق نمی‌شود. این جواب اول که مبنایی است.

جواب بنایی این است که ولو این مینا را بپذیریم از محقق خراسانی اما آن که مانع است قدر متیقن در مقام مخاطب و گفتار است، نه قدر متیقن از حکم و بین این دو تا تفاوت است.

قدر متیقن در مقام مخاطب یعنی این متکلم که با آن مخاطب دارد صحبت می‌کند در اثر این که مثلاً مخاطب از یک حصه‌ای، از یک چیز خاصی سؤال کرده قدر متیقن این است که جواب او را می‌خواهد بدهد، همان که او سؤال کرده. مازاد بر آن... مثلاً گفته که ما نوی شهری که هستیم علمای نحوی خیلی هستند، فقهاء و این‌ها آن جا نیستند، فقط علمای نحوی هستند، اگر مهم. گفت اکرم العالم. این جا می‌توانیم بگوییم این اکرم العالم که این آقا گفت اطلاق دارد یعنی چه فقهاء، چه فلاسفه، چه مفسرین، چه نحائ. یا نه، او گفت که عالم دیگری نیست، شهر شهر ادبا است. گفت اکرم العالم. این جا آقای آخوند می‌فرماید اطلاق منعقد نمی‌شود. اگر راوی آمد خدمت امام صادق(ع) چنین عرض را کرده، امام صادق فرمود «اکرم العالم»... نه علما، اکرم العالم که اطلاق باشد. اکرم العالم، ما نمی‌توانیم بگوییم از این اکرم العالم اطلاق دارد یعنی عالم هر صنفی و هر چیزی. بله ممکن است این جا اولویت اگر یک جایی داشته باشیم می‌گوییم وقتی عالم نحوی اکرام او واجب است مثلاً فقیه بالاولویه. آن اطلاق نیست، آن اولویت می‌شود. اطلاق فقط همان را می‌گیرد. بعد حالا فقیه ممکن است اولویت داشته باشد. برای هر چیزی که اولویت عالم انساب است مثلاً. چه اولویتی دارد بر نحوی. یا مثلاً زمین‌شناس است. چه اولویتی مثلاً. این پس قدر متیقن در مقام مخاطب یعنی این که در مخاطبه این متکلم با این مخاطب خاص قدر متیقن این است که در این مخاطبه منظورش این ... که به او منتقل کند. این لامناص منه که باید این را منتقل بکند. چون این لامناص منه که این را باید منتقل بکند چون مورد سؤال است پس خود این قرینه می‌شود که راجع به همین می‌خواهد حرف بزند، مازادش را آدم دلیل احراز نمی‌کند. اما یک وقت هست که این چنین نیست، نه مخاطبی وجود دارد، نه سؤالی، خودش ابتدائاً دارد می‌گوید، می‌گوید اکرم العالم مستقیماً دارد می‌گوید. در این موارد اکرام عالم یک قدر متیقن دارد. چیه آن قدر متیقن؟ عالم اعلم اورع است. اگر در همه علماء مصحلت وجوب اکرام وجود دارد به نحو اوفی و آکد در این وجود دارد. نمی‌شود این واجب نباشد بقیه واجب باشند. این قدر متیقن در حکم است. حالا این جا هم همین جور است. بله نمی‌شود آن‌هایی که آدم به خاطر این که وظیفه خودش می‌داند مثل احکام واضحه صلات که وظیفه هر کسی است یاد گرفته، صوم است یاد گرفته، این‌ها را واجب نباشد امر به معروف و نهی از منکر، این چیزهای مخفی است که اصلاً به او ارتباط ندارد آن‌ها واجب باشد. این احکامی که عِلْمه، قدر متیقن در مقام مخاطب نیست. قدر متیقن از خطاب است. قدر متیقن از خطاب هیچ جا مانع از انعقاد اطلاق نمی‌شود. و الا اگر این باشد معمول خطابات مطلقه قدر متیقن این چینی دارد دیگه. و حال این که فهم عرف این نیست. پس بنابراین به این بیان هم نمی‌توانیم بگوییم تقیید داریم و وجوب برای ما عِلْم است. وقتی که تقیید نشد... اطلاق که ثابت نشد محکومیم، استدلال این بود که وقتی

اطلاق نبود قهراً آن عدل آخرش که تقیید و اشتراط باشد ثابت می‌شود. با جوابی که دادیم معلوم شد که این جا اطلاق وجود دارد و عدم الاطلاق صحیح نیست. یعنی نمی‌توانیم بگوییم که اطلاق وجود ندارد. این بیان می‌خواست بگوید اطلاق وجود ندارد چون قدر متیقن در مقام تخاطب هست. اطلاق که وجود نداشت پس ثابت می‌شد اشتراط. اشکال شد. ما می‌گوییم نه به این بیان نمی‌شود گفت.

بیان نهم:

بیان نهم فرمایش محقق عراقی قدس سره است. ایشان قدس سره فرموده است ادله امر به معروف و نهی از منکر، وجوب در آن ادله مدلل شده به این که مثلاً لَأَنَّ بهما تقام الفرائض. چرا؟ امر به معروف واجب است، نهی از منکر واجب است؟ لَأَنَّ بهما؛ به این امر و نهی تقام الفرائض. و چون این علت مبهم و مجمل است از این جهت باعث می‌شود معلل هم مبهم و مجمل بشود. و اطلاق در ناحیه معلل که وجوب باشد منعقد نشود. وقتی اطلاق منعقد نشد پس معنای اطلاق باطل می‌شود قهراً آن شق که تقیید باشد ثابت می‌شود. حالا این کلام احتیاج به توضیح دارد. این اصل کلام ایشان و فرمایش ایشان این است. البته بعد خودشان پاسخ می‌دهند ولی این را به عنوان اللهم الا أن يقال یا أن یدعی طرح می‌کنند. توضیح مطلب این است که می‌دانید مقدمه اولای کلام این است که همیشه معلل تابع چیه؟ علت است. سَعْتاً ضِيقاً مَبِيناً مجملاً از هر نظر تابع علت. اگر مضیق است نمی‌شود حکم موسع باشد. این باعث آن حکم شد. این مضیق باشد حکم اوسع از آن جعل باشد. این معنا ندارد. اگر این علت مقید است و مشروط است، نمی‌شود حکم مطلق باشد و غیر مشروط باشد. چون آن زائیده این هست، معلول این هست، حالا ولو علت غایی باشد و فاعل ما منه الوجود حاکم است، مقنن است ولی این علت غایی است، آن بر اساس این علت غایی دارد این حکم را می‌کند، این قانون را می‌گذارند. اگر آن علت غایی مضیق است نمی‌شود این مضیق نباشد، آن مشروط است نمی‌شود این مشروط نباشد. آن اگر مطلق است این هم مطلق است، آن اگر مضیق است این هم مضیق است. و همین طور اگر علت اجمال داشت. قهراً این اجمال سرایت می‌کند و معلل را هم مجمل می‌کند. این مطلب واضحی است که در سراسر فقه و استفاده از کلمات باید مراعات بشود. این مقدمه اولی.

سؤال: ...

جواب: بله. علت... منتها در کلام به نحو مجمل ذکر شده. در واقع پیش حاکم مجمل نیست، ولی آن علت را برای ما به نحو اجمال ذکر کرده. حالا که به نحو اجمال ذکر کرده معلق هم مجمل می‌شود.

مقدمه دوم کلام ایشان این است که در روایات ما این وجوب و این حرمت معلل شده به این که «بهما تقام الفرائض» که در روایت این وجود دارد؛ یکی در روایت ششم ظاهراً در باب اول از ابواب امر به معروف و نهی از منکر که قبلاً این روایت را خواندیم که این چنین بود:

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ قَرِيبَتُهُ عَظِيمَةٌ، يَهَا تُقَامُ الْقَرَائِضُ»

و باز در ذیلش می‌فرماید:

«قَرِيبَتُهُ عَظِيمَةٌ يَهَا تُقَامُ الْقَرَائِضُ وَ تَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَ تَجُلُّ الْمَكَاسِبُ...» تا آخر. که این

حدیث در کافی شریف هست. حدیث دیگر، حدیث نهم باب دوم. آن باب اول بود، این باب دوم از تحف العقول هست که در آن جا هم فرموده است که «فَبَدَأَ اللَّهُ...» بعضی آیات را حضرت قرائت می‌فرمایند به حسب نقل، بعدش می‌فرماید: «قَبْدًا اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ قَرِيبَةً مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِأَنَّهَا إِذَا أُدْبِتْ وَ أُقِمَّتِ اسْتَقَامَتِ الْقَرَائِنُ كُلُّهَا هَيِّئَهَا وَ ضَعْفُهَا وَ ذَلِكَ أَنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْقَطَالِمِ...» تا آخر.

مقدمه دوم این است ... پس دیدید که این تعلیل شده، فرمود «لعلمه» به خصوص این روایت دوم فرمود «لعلمه بأنها اذا ادبت و اقيمت استقامت الفرائض» این هم مقدمه دوم.

مقدمه سوم این است که این اقامه و استقامت فرائض مجمل است، مبهم است، ما نمی‌دانیم چقدر مطلوبیت دارد. آیا اقامه فرائض و محقق شدن فرائض چه مبارشتا، چه تسبیحاً مسؤولیت دارد برای شرع. یعنی نماز خواندن مباحثی که هر کسی نماز می‌خواند. نماز خواندن تسبیحی این است که دیگری دیگری را وادار کند نماز بخواند، وادار کند روزه بگیرد. امر به معروف در حقیقت آن معروف‌ها است تسبیحاً. نهی از منکر در حقیقت انزجار و انتهای از منکرات است تسبیحاً. آیا این مطلوبیت اقامه فرائض مطلقه هست، هم مباحثی هم تسبیحی. و آیا مطلقه هست؛ همان صورتی که علم به آن داشته باشی هم نداشته باشی. این برای ما معمول نیست و نمی‌دانی این را، نه از راه ادله خود آن واجبات و نه از راه ادله امر به معروف و نهی از منکر این ابها را نمی‌توانی بزدایی. اما ادله خودش که ظاهر آن ادله که می‌گوید صوموا صلوا، من شهد شهر منکم فلیصمه. اذا زالت الشمس فصل، این‌ها ظاهرش چیه؟ اعم از مباشر و تسبیح که توی آن نیست. ظاهرش همان مباشریت است. پس خود آن ادله اصلاً مطلوبیت تسبیحی را نشان نمی‌دهد. و خود ادله امر به معروف و نهی از منکر را هم که برمی‌گردد این هم چون چنین علتی کنار آن قرار گرفته و ابهام دارد نمی‌گذارد برای ادله امر به معروف و نهی از منکر اطلاق منعقد بشود. این به حکم مقدمه آن هست. پس بنابراین این تعلیل که اقامه الفرائض باشد یا استقامه الفرائض باشد چه علت غایی است برای جعل وجوب امر به معروف و نهی از منکر، ابهام دارد سعه و ضیق آن. و وقتی ابهام داشت قهراً معلل مبهم می‌شود. در آن روایاتی که مثل این دو تا که متصل است این که خیلی روشن است، قرینه متصل است موجب ابهام و اجمال می‌شود چون یستوی للقرینه. حتی در آن‌هایی هم که متصل به آن نیست این چنین خواهد بود، چرا؟ برای خاطر این که این روایت کأنّ حاکم می‌شود بر آن‌ها، یعنی می‌گوید اگر من جایی هم گفتم علتش این بوده. من به این دلیل آن جاها هم گفتم ولو علت را ذکر نکردم برای شما آن جاها، مطلق گفتم مروا بالمعروف ولی علت این بوده. این علت منفصله باعث می‌شود به این که آن‌ها اجمال پیدا بکند. یک بیان این است که چون حاکم ... اجمال حاکم سرایت می‌کند به محکوم ولو اجمال مخصص سرایت نمی‌کند. مخصص منفصل، مخصص منفصل فرمودند اجمالش سرایت نمی‌کند به عام، مقید منفصل به مطلق سرایت نمی‌کند. اما مفسر که حاکم مفسر است، شارح است اگر این شارح اجمال پیدا کرد مشروح و مفسر هم اجمال پیدا می‌کند. یکی از ثمرات این که دلیلی مخصص باشد یا حاکم باشد در بحث اصول همین گفته شد که اجمال سرایت می‌کند... آقای آقا ضیاء خودش از آن کسانی است که می‌گوید اجمال حاکم علی ما بیالی سرایت می‌کند. این تتمه در کلام ایشان این جا وجود ندارد ولی بیان‌شان اگر بخواهد تمام بشود فرمایش ایشان نیاز به این تتمه دارد. حالا من عین فرمایشات ایشان را هم این جا بخوانم.

«اللهم الا أن يدعى أنَّ التعليل فيها (أى لأدلة) لإقامة الفرائض ربما يوهن اطلاق وجوبها اذ هو فرع العلم باطلاق المحدوديتها من كل احد ولو تسيباً اذ هو....» يعنى اطلاق وجوب که ما علم پیدا می‌خواهیم بکنیم به اطلاق وجوب این فرع علم ما است به اطلاق مطلوبیت آن اقامة الفرائض من كل احد ولو تسيباً. که ولو خودم انجام نمی‌دهم به تسيب، به امر، به نهی...

«و مثل هذا الاطلاق لا يستفاده من ادلتها» این اطلاق این مطلوبیت گسترده از ادله خود فرائض استفاده نمی‌شود. «و لا من اطلاق ادلة وجوب الامر بالمعروف بعد اقترانها بمثل هذه العلة المهمة المبهمة» از این‌ها هم نمی‌توانیم بفهمیم «اذ مثل ذلك بملاحظة اتصالها بالله....» به لام تعلیل «مما يصلح للقرينة فى نفى الاطلاق فى دليل الوجوب.» اگر این جا بخواهیم بگویم فقط نظر ایشان به این دو حدیث است می‌گویم آقا این دو حدیث اجمال پیدا می‌کند. ادله دیگری که داریم که معلل نیست و علت در کنارش ذکر نشده. به آن‌ها تمسک می‌کنیم. برای این که این کلام این اشکال واضح به آن وارد نباشد این ضمیمه را اضافه کرد که فرق است بین علت، علت دارد حکم در همه جا را بیان می‌کند که علت تعلیل حکم این است. و این وزانش وزان حاکم است که نظر دارد می‌گوید هر جا من این را واجب کردم علتش این است. وقتی این علت ابهام داشت، اجمال داشت، سعه و ضیق آن معلوم نبود این سرایت می‌کند آن جایی که متصل است آن را خراب می‌کند که علت عند کل، آن جایی هم که منفصل است به این بیان آن را خراب می‌کند. پس نتیجه این است که ما از ادله امر به معروف اطلاقی نمی‌فهمیم. حالا اطلاق نفهمیدیم آیا می‌فهمیم جای دیگری هم نیست یا نه اجمال دارد؟ قد متیقن را باید اخذ بکنیم، قدر متیقن که اخذ کردیم در غیر قدر متیقن شک می‌کنیم شارع وجوب دارد یا ندارد برائت جاری می‌کنیم. این بیان محقق عراقی قدس سره. خود این بزرگوار جواب داده، جواب ایشان این است که از این روایات استفاده علیت نمی‌شود برای این اقامة الفرائض تا این حرف‌ها پیش بیاید. بلکه آن چه که در این روایات ذکر شده این است که اقامة الفرائض یترتب بر امر به معروف و نهی از منکر، این چیزی است که بر آن مترتب می‌شود. نه این که این علت جعل آن است یعنی در قبال امر به معروف و نهی از منکر اقامة الفرائض یک مطلوبیتی دارد، این مطلوبیت باعث شده من شارع از باب رسیدن به این مطلوب، از باب مقدمه بیایم آن را واجب بکنم. اگر این جور بود بله، این مطلوب اصلی شارع بود که اقامة الفرائض، بعد برای رسیدن به این اقامة الفرائض که مطلوب اصلی است مقدماً می‌آمد امر به معروف و نهی از منکر را واجب می‌کرد. این جا قهراً این وجوب امر به معروف و نهی از منکر این نمی‌توانست اوسع از این مطلوبیت باشد. چون این از باب مقدمه برای رسیدن به این دارد عرض می‌کند. این اگر مضیق است معنا ندارد این موسع باشد و مطلق باشد. اما اگر نمی‌گوید این علت جعل من در آن جا است، نه آن خودش یک مصلحت جدایی دارد، به فرائض کاری ندارد ولی دارد می‌گوید این برکت هم بر آن مترتب می‌شود. اگر این جور شد، این برکت هم بر آن مترتب می‌شود امر به عکس می‌شود. این مطلوبیت این برکت در کجاها هست دیگه دایره مدار این می‌شود که کجاها امر به معروف و نهی از منکر هست. چون این می‌گوید این بر آن مترتب می‌شود پس هر جا آن هست این هست. قضیه درست برعکس می‌شود. در آن اشکال این بود که وجوب امر به معروف و نهی از منکر تابع مطلوبیت اقامة الفرائض است. اطلاق و تقییدش تابع این می‌شود. نه، توی این بیان برعکس دارد می‌شود؛ کجاها اقامة الفرائض هست؟ هر جایی که امر به معروف واجب است، نهی از منکر واجب است. و چون ادله بعضاً اطلاق دارد، تقیید که نمی‌شود اطلاق دارد، بنابراین ما می‌فهمیم. امر به معروف و

نهی از منکر مطلق است و این برکت و ترتب این اقامه فرائض بر آن همه جاها هست و وجداناً هم همین جور است. اگر همه به این وظیفه الهی عمل بکنند، به معروف‌ها امر بکنند، از منکرها نهی بکنند قهراً این اثر، این برکت، این فائده مترتب می‌شود که اقامه فرائض در جامعه می‌شود. شخصی، جامعه، همه در همه زمینه‌ها. پس بنابراین جوابی که ایشان می‌دهند این هست که استظهار از این ادله این است که این نفرموده علت جعل من هست. و این در اقامة الفرائض اصل امر به معروف و نهی از منکر برای چی جعل شده؟ برای مقدمتاً لایصال به آن، خود امر به معروف و نهی از منکر منشأ آثار... خودش مصلحت دارد. صرف نظر از عقاب و کیفرات. اقامه الفرائض چیه؟ فائده امر مترتب علی... یک برکتی است که... و فائده است که مترتب می‌شود. ایشان این جور جواب دادند. حالا این را برای این که تکمیلش بکنیم حالا کسی بگوید که نه شاید... باشد. جواب این است که امرش دائر است، ظهوری در علیت ندارد. ممکن است از باب ترتب دارد می‌فرماید و بنابراین امرش دائر می‌شود بین ما یضّر و ما لایضّر. وقتی امرش دائر شد بین ما یضّر و ما لایضّر این منفصلات را در... درسته آن دلیلی که خودش در آن هست آن جا چون قرینه متصله هست،... به ما یصلح للقرینة دارد اجمال ایجاد می‌کند. اما نسبت به منفصلات نه، چون امر این دائر است بین این که مجمل است نمی‌دانیم حاکم است یا حاکم نیست. اگر یک دلیل مجمل بود که نمی‌دانیم حاکم هست نسبت به آن دلیل یا حاکم نیست آن دلیل ضربه نمی‌خورد که، وجهی ندارد... این اگر تعلیل باشد حاکم است. اگر بیان ما یترتب علیه باشد که حاکم نیست، علت نیست. اجمال دارد، اجمال این دیگه سرایت به ادله منفصله نمی‌کند پس به آن‌ها اخذ می‌کنیم. بنابراین فعلاً جوابی که با یک اصلاح و یک اضافه‌ای که عرض کردم جواب آقای آقا ضیاء این است که تا ببینیم بعداً ان شاء الله این تمام است یا تمام نیست.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.